

جشن سده‌ی تولد توفیق فکرت

از انتشارات انجمن دوستی و روابط فرهنگی
ایران و ترکیه

طهران - دیماه ۱۳۴۶ هجری شمسی



اسکن شد

جشن سده‌ی تولد توفیق فکرت

از انتشارات انجمن دوستی و روابط فرهنگی
ایران و ترکیه

طهران - دیماه ۱۳۴۶ هجری شمسی



عکس توفیق فکرت در حدود سی سالگی موقع چاپ رباب شکسته

پیشگفتار

با اقدام مؤثر دو مرد بزرگ تاریخ معاصر خاور میانه یعنی رضا شاه کبیر و آتا تورک بزرگ روابط دیرین دینی و ادبی و اجتماعی و سیاسی میان دو ملت ایران و ترکیه احیاء و رشته یگانگی میان دو کشور و دو ملت روی پایه محکم تفاهم و توافق بین طرفین استوار تراز هر زمان گشت. این رشته دوستی و همدلی با مسافرت های دوستانه ی اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر به ترکیه و رؤسای جمهوری محترم ترکیه بایران و آمد و رفت وزیران و رجال علمی و سیاسی دو کشور و تشکیل پیمان مرکزی و همکاری عمران منطقه یی میان ایران و ترکیه و پاکستان با ابتکار شاهنشاه بزرگ ماروز بروز استوار تر گشت. از عوامل گسترش روابط دوستی دو ملت یکی انعقاد انجمن های دوستی ایران و ترکیه در ایران و ایران و ترکیه در ایران در در ترکیه بوده است که در راه هدف بزرگ همدلی و همدستانی مردم دو سرزمین بزرگ همسایه گام های مؤثر برداشته اند. انجمن دوستی ایران و ترکیه بسال ۱۳۳۵ تشکیل یافت و تا کنون بواسطه ایجاد کتابخانه و تشکیل مجالس سخنرانی و معرفی مهمانان نامدار ترکیه و پذیرایی از آنان خدمات برجسته انجام داده است. آمدن رؤسای سنای ترکیه و بعضی از اعضای برجسته مجلس ملی و مطبوعات آن کشور بایران مراتب انس و الفت و علایق فیما بین را توسعه و تأیید کرده است.

ظرف سال جاری یعنی هزار و سیصد و چهل و شش هجری شمسی بحکم تمایل طبیعی يك « گروه پارلمانی دوستی ایران و ترکیه » مرکب از تعدادی از اعضای سنا و مجلس شورای ایران تشکیل یافت که هدفش تشیید مبانی دوستی و برادری میان قانونگذاران و سیاستمداران و مردم هر دو کشور است.

یکی از اقدامات فرهنگی انجمن دوستی ایران و ترکیه و گروه پارلمانی اینست که امسال در دیماه ۱۳۴۶ هجری شمسی مطابق با دسامبر ۱۹۶۷ میلادی در جشن سده‌ی تولد شاعر شهیر ملی ترکیه یعنی مرحوم توفیق فکرت که مقام او در ردیف گویندگان بزرگ بیدار دل و حق‌پرور سخن پرداز جهان بس ارجمند است شرکت کند و در راه تحقق این هدف عالی انجمن دوستی ایران و ترکیه‌م‌های اقدام شده است. اینک در اثر این اقدام اینجانب که در اوایل جوانی به درك ملاقات شاعر بلند نظر سخنور نایل شده و از همان زمان سرمست اشعار آبدار شرربار او بوده‌ام با کمال رغبت آماده شدم رساله‌ای ولو مختصر درباره انشاعر بزرگ برشته‌ی تحریر در آوردم و يك سخنرانی در مجلس جشن سده تولدش در انجمن مزبور ایراد کنم و نمونه‌ای از احساسات صمیمانه‌ی ملت ایران را نسبت به ملت گرامی ترك بنمایانم.

در این موقع وظیفه‌ی خود میدانم از همکاری بیدریغ دوست و همکار ارجمندم جناب آقای دکتر حبیب دادفر عضو محترم مجلس شورای ملی و دبیر انجمن دوستی ایران و ترکیه قدردانی و سپاسگزاری کنم.

امیدوارم هم‌میهنان عزیز با مطالعه‌ی این رساله که این چند کلمه را دیباچه‌ی آن قرار دادم منتهی به نویسنده نهند و از نظر افکار بلند شعر توفیق فکرت در آفاق ذوق و ادب کشور برادر مجاور سیری معنوی بجای آورند.

تهران دیماه ۱۳۴۶

دکتر رضا زاده شفق

سده‌ی تولد توفیق فکرت

سال هزار و نهصد و چهارده میلادی یعنی قریب یکسال پیش از درگذشت شاعر نامی ترکیه، توفیق فکرت، بود که برای ادامه و تکمیل تحصیلات خود به «رابرت کالج امریکائی» پذیرفته شدم و در ردیف دانشجویان شبانه روزی آن بنگاه مهم علمی در آمدم. رابرت کالج (۱) صد سال پیش توسط جمعی انساندوستان و خدا - پرستان امریکائی در استانبول تأسیس یافت و اکنون عمارات عالی آن بر ارتفاعات زیبای فرح انگیز در محل (بیك) واقع در ساحل «بسف» از مراکز بس ارزنده‌ی آموزش و پرورش خاورمیانه است که در طی يك قرن قافله‌یی از بزرگان و رهبران کشورهای خاور میانه را تعلیم و تربیت کرده و بجامعه بشری تحویل داده است.

در آن سنوات نه تنها جهان همه معروض تشنجهای و نگرانی‌ها بود و خطر اشتعال نایره جنگ اول جهانی کم کم محسوس میشد بلکه ایران میهن ارجمند مقدس من هم گرفتار آلام داخلی و خارجی شده و بخشی از شمال شرقی سر زمین نیاکانمان از طرف سپاهیان ستمگر متجاوز روسیه‌ی تزاری اشغال گشته بود و منکه در عنقوان جوانی دوش بدوش شماره‌ای از دانش آموزان تبریز سینه‌ی خود را در برابر سرنیزه‌های دشمنان ایران سپر قرار داده و با قلم و قدم با آن خونخواران وحشی مبارزه کرده بودم سرانجام در نتیجه‌ی استیلای کامل و ستمگریهای شرم آور آنها که در پی شکار آزادیخواهان ایران افتادند و بکشتار آن فدائیان وطن پرداختند و به پیر و جوان ابقاء نکردند پس از آنکه چهارده ماه در زوایای خانه‌های دوستان که خدایشان پادشاه دهاد متواری شدم بالاخره با تبدیل لباس و قیافه نظیر تعداد دیگری از آزادیخواهان جان از بلارها نیدم و هنوز از دامان عطوفت خانواده و از نوازش جانبخش پدر و مادر کام‌نستاده از سر پرستان و یارانم جدا گشتم و راه غربت سپردم و از

طریق همان روسیه متجاوز بکشور برادر و همکیش یعنی ترکیه پناه بردم و در آنجا در نتیجه‌ی اقدامات و کوششهای زیاد به رت کالج وارد شدم و در آن خانمان دانش و انس و محبت به تکمیل تحصیلات خود پرداختم .

یکی دو هفته نگذشت که روزی رئیس فقید کالج «دکتر گیتس» (۱) ضمن صحبتی نام توفیق فکرت را بر زبان راند آن وقت بود اولین بار متذکر شدم که توفیق فکرت آن بزرگ مرد بلند آوازه که بعضی اشعار شرربار او را از او ان کودکی در ایران شنیده بودم استاد ادبیات همین کالج است ولی معلوم شد بواسطه بیماری خانه گیر شده است. بیدرنگ در اندیشه شدم بر سر بالینش روم و بیدارش نائل گردم . خانه‌ی زیبایش که خود نام «آشیان» بآن داده بود پشت دیوارهای سنگی کوتاه باغ کالج از میان کاجها و سرو ها ناظر بآبهای کبود موج بسفر جلوه میکرد. شعری بترکی و بفارسی ساختم و توی پاکتی گذاشتم و از دختری که مانند شعر فکرت زیبا بود و در حریم آشیان میان گلها گردش میکرد خواش کردم آنرا باستاد برساند . بالبخندی از من گرفت و ساعتی نگذشت در کالج بمن خبر دادند فکرت مرا میخواهد. آرزومندان و شتاب آلود پله‌های چوبی متصل بدیوار باغ کالج را پائین رفتم و از باغچه صفا بخش مطرز شاعر بزرگ گذشتم و بآشیان رسیدم. آن دختر زیبا در انتظار من بود چند دقیقه که فکرت دارو صرف میکرد با او در شاه نشین آشیان نشستیم. وی در باب لوحه نقاشی بسیار نفیس روی دیوار که نمودار منظومه «سیس» یا «مه» شاعر بود و شاهزاده عثمانی آنرا تصویر کرده بود توضیحاتی بمن داد آنگاه با طاق راهنمائی شدم. شاعر بزرگ در آنجا بر تخت خواب تکیه داده بود. چهره‌ی وقور و نگاه گیرای آن انسان بزرگ در روح من تأثیر عمیق کرد. اولین سخنش تقدیر از ابیات نارسای من بود. و در ضمن کلمه‌ای را نیز در قسمت ترکی اصلاح کرد. آنگاه سخن از ایران بمیان آورد و فرهنگ و ادب ما را بس ستود. صدای ملایم و گوشنواز او که میگفت «ایران آن سرزمین حکمت» هنوز در گوشم طنین انداز است! سپس از تحولات ادبی ترکیه بحثی جالب کرد تا اینکه گفت :

1- C. F. Gates.

«آنانکه در ترکی سره اصرار می ورزند زبانرا فقیر و ناتوان میکنند لغات و اصطلاحات عربی هست که مانند فارسی جزو زبان ماشده آنها را تغییر دادن نه لزوم دارد و نه فایده و تعصب در امور علمی روانیست . مثلاً من میخواهم در شعر خودم مرگ را مانند خوابی نشان دهم پس گور را « مرقد » مینامم حالا چه کنم آیا بجای مرقد رختخواب «یتاق» بگویم؟! باینهمه برای اینکه تازه بدوران آمدگان بدانند منم آشنا هستم بترکی سره شعر بسازم منظومه «شرمین» را برای بچه ها ساختم . . . »

فکرت پس از این سخنان نیم ساعته کمی خستگی احساس کرد باپوزش ازمین کمی بیشتر تکیه ببالین زد . تصور کردم بهتر است اجازه بگیرم او را تنها گذارم . باتبسمی بس دلنشین موافقت کرد و چنین گفت : «شفق یك، فرزندانم، شماها امید آینده این سرزمینهای بزرگ تاریخی هستید در تحصیلات خود بکوشید و دانش و بینش کسب کنید . دیگر باهم دوست شدیم گاهی بدیدن من بیائید !»

ضمن سخن گفتن توفیق فکرت از موضوع ترکی سره مثال زدنش ازم رگ و مرقد اسرار انگیز بود . گوئی روحش بیایان زندگی او در این دنیای دون پی برده بود! از آن رختخواب هرگز بیرون نیامد و یکسال از ملاقات من نگذشته بود در نوزدهم ماه اوت ۱۹۱۵ میلادی «امرداد ۱۲۹۴ ش» از این سرای ناپایدار رخت بر بست و از خوابگاه خود به «مرقد» رهسپار شد !

از این ملاقات ماهها گذشت من بواسطه تعطیلات از طرف گروهی از آزادی خواهان ایران که در برلین با آقای سید حسن تقی زاده همکاری میکردند بآلمان دعوت شدم در آنجا بود که خبر مرگ فکرت را دریافتم و غمی تازه بغمهای بی اندازه ام افزود . اکنون اجازه فرمائید دو قطعه شعر ترکی و فارسی را که بشاعر شهر شرق تقدیم داشتم بیاورم . در این دو قطعه عناوین اشعار شاعر که بآنها اشاره شده و در دیوان او که خود بآنها «رباب شکسته» نام داده ، آمده در قوسین است :

شبا به طوغرو همان ایلک خطوه اتمشدیم سزین رباب شکسته نصیم اولدی بنم
اونو نلاچوق گيجه لر حسب حاله طالديمدی اوصیزلی تللری احزان ایچینه چالديمدی
ایچیمده «درد نهان» لرزه دار اولوردی تنم

«ققمیص یوسف» «اقشام» «بالیفجیلر» «سیس» لر

برر برر بانا تلقین ایدردی گیزی کدر
دیردیم آه بورقت بولمعه وجدان بونور هانکی مبدل ذکایی عرض ایلر
بونوردن بر ایشیقلیق نصیم اولسه بنم

ربا بنزله هم آواز الفت دیرین ایکن بوگون سزه ایشاعرای دهای بلند
ایچیمده بسله دیگیم احترامی عرض ایدریم خلوص قلبی عرض ایتیم ایله مفتخریم
ربا بنزله سزین ذوقیاب اولور وطنم

ایات فارسی :

روز گاریست مهین نام تو ام ورد زبانست
نالفی زیر رباب تو مرا آفت جانست
هر کسی می نشناسد در شهوار سخن را
چشم باز است کسی را که بدل درد نهانست
یاد دارم که بتاریکی شبهای اسارت

گفتی امید نمی میرد صبح است و اذان است

شاعر نامی مابسال ۱۸۶۷ میلادی «۱۲۸۴ هجری» یعنی درست صدسال پیش
در خانه پدری واقع در «آق سرای» استانبول چشم بجهان گشود. پدرش حسین
افندی کارمند دولت و مردی مسلمان و درستکار و مهربان و دست و دل باز بود مادرش
خدیجه رفیعہ نام داشت که مادر بزرگ او یونانی و عیسوی بوده و بعد اسلام
آورده است.

حسین افندی پسر نوزاد خود را محمد توفیق نام نهاد. محمد توفیق در دوره
کودکی تندروست و چالاک و زیرک و گاهی هم بازیگوش و بی آرام بود. بروایت

یکی ازدوستان نزدیکش استاد اسماعیل حکمت که اکنون حیات دارد وعضوانجمن توفیق فکرت است خودشاعر ازشرات روزگار بچگی و اذاینکه درآن اوان شوق سپاهیگری درسرداشته واثاثه‌ی خانه‌ی را دشمن فرضی قرار میداده و گاهی آنها را معروض شمشیر و ساطور میساخته و می بریده و میدیده است نقل میکرده .

بروایت فیلسوف بزرگ و دانشمند نامی، مرحوم دکتر رضا توفیق شاعر ما کودکی دوست داشتنی و تنومند و بانشاط و درعین حال فرمانبردار و مودب و مهربان و گرم گیر بوده و ساعاتی هم دراطاق کوچک خود بخواندن کتاب و نقاشی و سرگرمی با بازیچه‌ای و آزمایش نویسنده گی و شعرسرائی میپرداخته و درخانواده انس و مهربان پدر و مادر و خویشان و مهمانان خوش میگذرانده ولی درعین حال ازهمان ایام تنهائی و گوشه گیری را بیشتر دوست میداشته است . نخستین پیش آمد غم انگیز که باین کودک مهرورز روی آورد مرگ مادر بود. فکرت در حدود دوازده سال داشت که مادرش همراه برادر خود حسن نوری بزیارت مکه معظمه شتافت و هر دو در اثر شیوع وبا جان سپردند و دریا با نه‌ای ریگزار عرستان دفن شدند و این اولین داغ بردل شاعر نهاده شد . بیست و چهار سال بعد یعنی سال ۳۱۸ هجری که همشیره‌ی فکرت در خانه یک شوهر ستمگر این جهان ناپایدار را وداع گفت شاعر شکسته دل شعر معروف خود را که عنوان (برای همشیره ام) «همشیرم ایچین» داشت ساخت و در مطلع آن با ابیاتی دل - گداز خطاب بروان مادر از دست رفته از دست روزگار و از ستم اشرا دادغدیدگی خود را بیان و با این بیت تحسر انگیز آغاز کرد :

« .. ما بچه بودیم که ترا دست های یقید در ریگهای بیوفا دفن کردند... »

پدر فکرت مردی متین و درستکار و نسبت بفرزندان مهربان و پرستار بود و پس از درگذشت این نخستین زن خود همسر دیگر اختیار نکرد و به تربیت فرزندان همت گماشت .

فکرت در «مکتب سلطانی» تحصیلات خود را ادامه میداد و در همان جا بشعر

سرودن آغاز کرد آنچه از همشاگردان او روایت شده در درسهای خود کامیاب و در ورزش و بازی ماهر و در عمل بوظایف کوشا بوده و غالباً تنهایی و گوشه گیری و تفکر را با میزش و معاشرت برتری میداده و بموجب روایت نویسندگان شرح زندگی او مانند «محمد کاپلان» وی از همان جوانی بسیار نازک بین و حساس بوده است. در آن اوان بیشتر از همه معلم فیضی را که آموزگار ادبی و معلم فارسی خودش بود سرمشق گرفت و از پیروان گروه معلم ناجی گشت و در همان آغاز جوانی یعنی چهارده سالگی بسرودن اشعار پرداخت. از خصوصیات شعر فکرت که یکی از آنها بقول «محمد کاپلان» ذوق تصویر یا وصف اشکال و صور و مناظر است در نخستین سروده های او جلوه میکند. بطور کلی این نخستین دوره سرایندگی شاعر چنانکه طبیعی هم هست دوره تقلید است که از سبک رایج ملهم از ادب فنی فارسی که دانشمندان ترك آنرا ادبیات دیوانی نام داده اند سرچشمه گرفت و در عین حال کمابیش تازگیهایی از نظر عبارت و معنی بمیان آورد و در ضمن طرزهای معروف عصر جدید مانند طرز رجائی زاده اکرم و عبدالحق حامد در ذوق فکرت مؤثر واقع شد و بتدریج در شعرش نمودار گشت. شاعر در روزگار رشد جوانی یعنی تا حوالی سی سالگی شادکام و خوشبین و ذوقمند بود و بسال ۱۸۸۸ میلادی یعنی بیست و یک سالگی متوسطه معروف و بلند پایه ی آن عصر یعنی مدرسه ی سلطانی «غلاطه سرای» را با موافقت پایان برد و شاگرد اولی صنف خود را احرار کرد. در آن ایام دیگر کم کم آوازه ی شاعری و نویسندگی او بنام محمد توفیق بگوشها میرسید و در هفتگی ها و ماهنامه های ادبی مانند مجله «مرصاد» اشعار خود را انتشار میداد.

در همین اشعار احساسات سرشار و زیبا پرستی و نیروی وصف بهار و عشق یار بسال ۱۳۰۹ هجری که شاعر ۲۴ سال داشت انتشار یافت که در آن از صفای بهشت اسای بهار و «فیض نشئه بار» و «طیور نغمه کار» و «زمان خوش گذار» و «صنع کرد گار» و «نغمه هزار» و «فغان بقرار» و «جمال یار دل شکار» با ابیات دلنوازی ما را مجذوب میسازد. و از طرف نویسندگان مجله از او بعنوان «شاعر گزیده سخن محمد توفیق» یاد میشود. شاید از همین ترکیبات فارسی که نمونه هایی از سخن پردازی شاعر است و تا پایان همین شیوه را بکار برد

بتوان تاحدی بسبك اوپی برد.

شاعر بمحض اتمام تحصیلات خود با استخدام وزارت خارجه درآمد بسی نگذشت که بمعلمی زبان ترکی مکتب سلطانی دعوت شد و آنرا پذیرفت و از خدمت در وزارت خارجه که مطابق ذوقش نبود کناره گرفت ولی سه سال نگذشته به بهانه اینکه دولت بعد صرفه جوئی از حقوق معلمین کاست بسال ۱۳۱۳ استعفا کرد . در این موقع فکرت با خانواده خود در ساحل بسفر در «روم ایلی حصار» مسکن اختیار کرده بود و از طرف کالج معروف آمریکائی یعنی رابرت کالج بسمت معلمی ترکی دعوت شد و مبلغ پنج لیره عثمانی ماهانه برایش تعیین گشت که بعداً بدوازده لیره رسید.

فکرت در عین تدریس در کالج آمریکائی با اینکه از محیط ریا و مردم بیحیا بیزار و در فرار بود باز در راه خدمت بوطن و ملت خود میکوشید و راه جوئی میکرد و چون بسال ۱۳۲۶ هجری هم زمان با نهضت - مشروطیت در ایران جنبش آزادی در ترکیه سر گرفت فکرت با امیدی نوین رو بجامعه نهاد. وی چاره‌ای اساسی را در یک انقلاب فکری میدانست. پس بعزم تأسیس یک مکتب نوین شد ولی افسوس وعده‌های همکاران و همگنان هیچ و پوچ درآمد و شاعر دست تنها ماند و در این بلیه احمد رضا بیك اولین رئیس مجلس ملی او را بمدیریت یک مدرسه‌ی نسوان دعوت کرد گرچه این دعوت را هم مانند نظایرش رد کرد سرانجام اولیای خیر خواه مکتب سلطانی مانند عبدالرحمن بیك او را بمدیری آن آموزشگاه معروف خواندند و با اصرار قبولانند ولی سالی نگذشت که شاعر زودرنج باریك بین از آن کار هم کناره گرفت باز درماندش اصرار ورزیدند تا اینکه بسال ۱۳۲۷ استعفاى قطعی خود را فرستاد و آنگاه بود که از خدمت رسمی تا پایان عمر دست کشید و باستادی ادبیات ترکی رابرت کالج اکتفا ورزید.

بسال ۱۳۰۶ هجری یعنی در بیست و دو سالگی بود که توفیق فکرت بادختردائی خود ازدواج کرد . در این مراسم فکرت و یارانش تنها بودند زیرا مادرش سالها

پیش جان بجان آفرین سپرد و پدرش بفرمان سلطان عبدالحمید از خانواده و فرزند جدا شد و این پیش آمد در قلب شاعر صاحب دل داغی گذارد و تا عمر داشت سوز آن را احساس میکرد.

سال ۱۳۰۹ هجری دوستان ادب پرور فکرت را بهزار بهانه وادار کردند بعنوان مدیر و محرر مجموعه ای بنام «معلومات» بنشر اشعار و مقالات پردازد و این کار مقدمه بود که فکرت در ردیف هیئت تحریریه مجله نامی «ثروت فنون» درآید نویسندگان این مجله نمایان ادب زمان بودند. افرادی برجسته مانند رجائی زاده اکرم و احمد احسان و خالد ضیاء و جناب شهاب الدین و توفیق فکرت بودند که يك تجدد و انتباه ادبی را پی گذاری کردند بسال ۱۳۱۱ هجری شاعر سردبیری این مجله را پذیرفت و در این دوره بود که عنوان «فکرت» بنام او افزوده شد. همین سال طالع برای او يك مسرت خانوادگی فرا آورد یعنی پسرش «خلوق» پابین عالم خاکی نهاد. این پیش آمد از غمهای او کاست و آرزوهای دیرینش با امیدهای نوین توأم گشت و بار دیگر نسبت بزندگی که بارها از آن بایزاری یاد کرده بود خوشبین گردید. فعالیت ادبی فکرت در مکتب ثروت فنون که منشأ يك انتباه نوین ادبی در ترکیه شد بسیار زیاد و بار آور بود. گذشته از مقالات و اشعاری که خود مینوشت و بواسطه استعداد نقاشی که داشت بعضی تصویرها را خود مینگاشت در جلب و تصحیح و نشر مقالات ادیبان و شاعران دیگر هم شبا روز میکوشید و در این کوشش گرانبهای خود بجنگ ادبیات تقلید منس و فریفتهی بلاغت ظاهری و هنر نمائیهای لفظی و تشبیهها و تجنیسها و اغراقها و وصفهای تهی تورفت و نشان داد که ادبیات آینهی وجدان و احساس است نه مجموعهی لفظ پردازی و قیاس.

در این ایام با بزرگان علم و ادب و پی ریزان ادبیات نوین مانند رجائی زاده اکرم و خالد ضیاء و صفا و حسین جاهد و دکتر رضا توفیق فیلسوف نامی طرح دوستی و همکاری و آموزش و آمیزش ریخت و گامهای پس سودمند در راه نوپردازی ادبی ترکیه برداشت و با اینهمه از فرط حساسیت و شور آزادگی

که او را بود ازدوچیز همیشه درعذاب بود یکی از دورویی و حسد و حق ناشناسی
ابنای زمان دیگری از فشار ستم و پیگیریهای بی لزوم حکومت استبداد. حکومتی
که جاسوسانش مدام دردشواری تراشی و سمپاشی بر سر راه نیکمردان بودند و
پدرنیک گهر خودفکرت را با بانه های بچه گانه نفی بلد کردند و عاقبت در هجران گاه
جان سپرد خودفکرت را هم پیگردی کردند حتی یکبار جلب و توقیف شد.

این مشاهدات دردانگیر و آزمایشهای تلخ مرادت خیز مجالی نمیدادفکرت
بذوق جمال پرور انسان دوست خود جهان انس و الفت را با نشاط شاعرانه در
آغوش کشد و تبسم امید که همواره مهیای آن بود بر لبش نشیند پس پیاپی بر ملال
و پریشانی حالش می افزود و اشعارش مبین دردهای نهانی و فجایع انسانی می گشت
و چنان اشعار اذبل بر آمده و سوزان بود که نخستین بار سال ۱۳۱۷ هجری گرد آورد
و دیوان مشهور خود را که بآن «رباب شکسته» نام داد چاپ و منتشر کرد.

ممکن نیست کسی ناله های زیرین و نغمه های تلخ و شیرین رباب شکسته را
بشنود و نشکند و ساز روانش با سوز رباب همساز نگردد. چندی از آن سوزسازهای
نغز رباب را بر وجه نمونه در همین مختصر خواهم آورد.

شاید پرهیجان ترین سالهای عمر فکرت از ۱۳۱۸ هجری بآن طرف باشد که
سرگذشت های شخصی و حوادث عمومی و مسائل و مصایب ملی او را هر دم دگرگون
و ملول می ساخت و برخی از مؤثرترین اشعار آتشبارش مانند منظومه «سیس» یا مه
و منظومه «برای همشیره ام» در آن دوره بوجود آمد هم در آن سنوات است که
ستمگری های دوران حکومت جاسوس نواز سلطان عبدالحمید او و یار او هم
شعارانش را بسی آزرد و عاصی و مأیوس ساخت.

در چنین وضعی بود که سال ۱۳۲۶ هجری رسید و یکباره انقلابی که سالها
بود مقدمات آن در خانها و زندانها بواسطه نثرها و نظمهایی ریزی میشد روی آورد
و پایگاههای دستگاه استبداد سست گشت و سرانجام حکومت مشروطه اعلان شد.
بدین مژده فکرت جانی از نو گرفت و بر سر شوق و ذوق برآمد و اشعار

نوین آزادی پرور ساخت و در جشن و سرور آزادیخواهان شرکت جست ولی افسوس هزار افسوس دموارد زیادی مشروطه عبارت از يك تغییر نامی شد. اشخاصی رفتند و اشخاصی آمدند ولی حرص و خودپرستی بجای خود ماند هواداران آزادی پی مقام و جاه دویدند و امثال توفیق فکرت را که دوستدار حق و عدل بودند و بزبان حال می گفتند « ما باین جا نه پی حشمت و جاه آمده ایم .. » پشت سر گذاشتند و فراموش کردند !

فکرت از محیط آلوده همیشه دوری می جست حتی از تدریسات در مدارس و از مدیریت «مکتب سلطانی» استعفا کرده بود و از این های وهوی نوین هم خیر ندید و بکنار رفت و با خانواده و فرزند دلبندش خلوق در «آشیان» زیبای خود خزید و تنها در آموزشگاه عالی خدمت پرور و انسان دوست امریکائی یعنی «رابرت کالج» بنشر فیض و ادب می پرداخت و اشعاری نوین اجتماعی و انتقادی مانند « جواب رباب » و «پرومه ته» و «حلال احمر» و «بسوی نودوپنج» و «خوان یغما» و «گروش خلوق» و «وداع خلوق» میساخت. شاعر فردای مشروطیت یعنی سال ۱۳۲۷ هجری خلوق را که تنها مایه امید و مظهر مهر و آرزوی او بود با احساساتی بسی عمیق برای تکمیل تحصیل بانگلستان فرستاد و «وداع خلوق» را در هیجان و تحسر هجران سرود که آنرا واقعاً از تراوشهای يك قریحه آسمانی محسوب میتوان داشت. یکی دو سال گذشت و فکرت از طرفی از فتنه ها و فساد های سیاست پردازان و حزب سازان بارنجشهای از حد فزون و با اشعار گلگون یاد میکرد و از طرفی باز بخود تسلی میداد و بادوستان نزدیک در آشیان گرد میآمد حتی محفل ادبی تشکیل میداد و در صدد بود آثار برجسته ای را مانند منظومه های نمایشی عبدالحق حامد شاعر نامی معاصرش در همان محفل بمعرض نمایش گذارد در این حین خلوق از انگلستان برگشت و در رابرت کالج در قسمت تأسیسات برقی بکار گماشته شد ولی چندی نگذشته باز برای تکمیل تحصیل بامریکا رهسپار شد. از پیش آمدهای غم انگیز خانواده ی فکرت یکی این هجران بود که تمام آمال پدر بوقعه برخورد در آن

موقع فکرت امیدوار و آرزومند که انتظار داشت خود و وطنش روزی از نخل قد خلوق میوه‌ها چید و نتیجه‌ها ببیند نمی‌دانست خلوق، منبع الهام پدر، دیگر برتر کیه بر نمی‌گردد و در ظاهر باطن و دین و آئین امریکائی میشود و در آن دیار تا ابد میماند! بلی خلوق رفت و دیگر برنگشت فکرت پراز غم و اندوه در عین حال باز با امید آینده‌ی بهتر با تدریس در کالج و معاشرت محدود با دوستان ادبی و خویشان نزدیک و با گردش خانوادگی در چمنزارهای صفا بخش سواحل زیبا و باغایق سواری بر سینه صاف بسفر و نقاشی مناظر طبیعت که از هنرهای بدیعی او بود روزگار خود رامی‌گذرانید .

افسوس هزار افسوس شاعر دل آگاه تر کیه علاوه بر تألمات روحی که از حساسیت و باریک بینی وافر او حاصل میشد و کجروی و ستم ابنای روزگار او را سخت ملول میساخت به بیماری جسمانی هم که عمده آن بیماری قند بود گرفتار شد و با احترازی که از صرف دارو داشت بدرمان آن نکوشید و سالها در آن بیماری گذراند تا اینکه مرض مزمن گشت و سرانجام آن بزرگمرد را ناتوان ساخت و فرو خوابانید و اسیر فراش کرد . در پایان امر در اواخر زمستان سال ۱۹۱۵ میلادی یعنی ۱۳۳۴ هجری قمری فکرت در اشیان زیبای خود در حالی ملال آور و تأثر از بیچارگیهای بشر و غم هجران پسر چشم از این جهان ناپایدار فرو بست و دران دم چهل و هشت سال شمسی بیش نداشت امروز که پنجاه و دو سال از مرگ اومی گذرد «اشیان» بحال موزه ای کوچک تحول یافته و جسد شاعر بزرگ را برای آرامش ابدی در باغچه اشیان در دل خاک دفن کرده اند و در جوار گور او تخته سنگی بزرگ برپاست و یک قطعه حسرت انگیز او که در زمان زندگی بدستور خودش بر صحیفه آن کنده اند برابر دیده هر زائری جلوه میکند .

ترجمه منظوم آن با حفظ عبارات اصل تقریباً بوجه زیر است ..

گوئی تو کتاب کن فکانی ای سنگ	اینه‌ی تاریک زمانی ای سنگ
در جوف زمین نشسته بوالهول مثال	مشغول تماشای جهانی ای سنگ

از چیست که گشته بهره‌ی سنگدلان همواره سرور و شادمانی ای سنگ!
همین لوحه‌ی سنگی تالم درونی اورا که چرا حقگزاران در این دنیا در غم و
رنجند و سنگدلان باشادی و گنجند منعکس میسازد .

در ماتم این شاعر بزرگ جهان‌شناس در سراسر میهنش سوگواریها بعمل آمد
و مجالس یاد بود برپا گشت و مراسم بر گزار و نطق های آتشین ایراد شد و
نوشتهای زیاد از نثر و نظم انتشار یافت . ای کاش دل و زبان من یارائی می کرد و
می توانستم از آن میان قطعه بی مانند دلنوازی را که دوست معنوی و ادبی او یعنی
حکیم و ادیب بزرگوار مرحوم دکتر رضا توفیق برای لوح مزارش ساخت و آن
سرود عشق و نغمه‌ی ماتم بر لوح دلها نقش بست و در ردیف مرثی جوادانه جهان ادب
درآمد در این موقع برشته‌ی سخن فارسی در آورم افسوس ادای چنان ابیات آسمانی
در زبانی جز زبان و بیان رضا توفیق ممکن نیست پس بایک ترجمه‌ی ناقص مطالب آنرا
باز گو می کنم :

گفتند در مرقد خموش تو گلها دمیده برای دیدن آمدم
منهم خواستم روی خود را بحسرت ب خاک آن باغ بهشت بمالم
گفتند کسیکه بتودل بندد و بر مزار تو زانو زده بگیرد
بمراد میرسد منهم خواستم يكدم بگیریم و بمراد رسم
در این خزان سال هجران که ژاله‌ها در چمن زار تومیلرز
من سپیده دم آمدم تا گلهای ماتم به چینم .
ترا با همه‌ی دردمندان و آنانکه بعشق حق اشك ریختند یاد کردم
آمدم تا از این خارهای زرد و غنچه تاج گلی برسنگ مزارت نهم
یاد تو مانند مرگ راز نهانی است آیا این حسالم نشه‌ی سودائی است
نمی دانم در روحم چه فسونی کردی امروز برای دل دادن بتو آمدم ...!
اکنون جا دارد برای اشاره بمقام ادبی توفیق فکرت خلاصه‌ای از سیر تاریخ



عکس توفیق فکرت در لباس خانگی در ایام بیماری

ادبیات ترکیه بیان کنم.

دانشمندان قدیمی ترین میراث ادبی ترکها را در کتیبه های (ارخن) در مغولستان یافته اند که سال ۷۳۵ میلادی بر دو قطعه سنگ کنده شده که محتویات آن یک نوع حماسه و داستان است. در کاوشهای ترکستان چین نیز نوشته های از قرن نهم و یازدهم میلادی بدست آمده هم چنین در کتاب «دیوان اللغات الترك» تالیف محمد کاشغری لهجه ترک کی آن زمان بکار رفته و بارباعتی ساده نماینده زندگی چوپان و شعر تعلیمی و غزل وراثت نقل شده :

دوره اسلامی :

پس از ظهور اسلام کم کم بحور و سنن ادبی تازی و ایرانی اقتباس شد . نخستین اثر ادبی ترک کی بنام « کوتاد گو بیلیک » است که منظومه ایست مرکب از ۶۰۰۰ بیت و یک سلسله گفت و شنید میان امیر و وزیر و پسرش و یک دوست را در باب حکومت و داد گستری و طالع باروش استعاده و کنایه بیان میکند. در عبارت کوتاد گو بیلیک کوتاد بمعنی شادی و بیلیک بمعنی دانش است پس نام کتاب دانش شادی است .

از آن پس می توان از آثاری نام برد که بلغت ترک کی خاوری یا جغتائی بوجود آمد نظیر بابر نامه تالیف بابر و آثار امیر علی شیر نوائی و همچنین آثار ادبی بتر کی آذری نوشته شد نظیر اشعار نسیمی و فضولی بغدادی .

یک رشته نظم و نثر ادبی نیز بلغت سلجوقیان آسیای صغیر ظهور کرد که آنرا لغت عثمانی یا آناطولی می نامند و مهمترین اثر ادبی در این لغت منظومه عرفانی « یونس امره » را شمرده اند. در این لغت بود که سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین از قدیمی ترین نمونه های شعر ترک کی را بدست داد .

کلیه آثار وادوار مذکور در فوق تا پیش از قرن هشتم هجری و قرن پانزدهم میلادی گسترش یافت و باید گفت در تمام آن ادوار اسلامی مضامین و سبک ادب بتر کی مضامین و سبک آداب ایرانی را سرمشق قرار میداد و تقلید میکرد .

از آن بعد با وجود دوام نفوذ لفظی و معنوی ادب ایرانی یک نوع استقلال

ادبی درنظم و نثر ترکی بوجود آمد و از این نظر این دوره جدید را می توان دوره ادبیات مرسوم یا کلاسیک و یا باصطلاح نویسندگان ترك ادبیات دیوانی نامید که باوجود غلبه‌ی تعبیرات و ترکیبات فارسی و عربی و اسلوب سخنوری ناشی از تقلید تا حدی تصرف نیز درکار بود .

از شاعران نامی آن دوره می توان از امثال احمد پاشا و نفعی و نابی تا برسد بندیم و غالب دوده و از نثر نویسان معروف ممکنست از کاتب چلبی (حاج خلیفه) نام برد .

دوره جدید :

دوره جدید ادبی ترکیه از آغاز نفوذ فرهنگ مغرب زمین در آن دیار شروع میکند مبداء این نهضت اصلاحات سیاسی و حکومتی است که در ضمن تحولات فکری و اجتماعی و ادبی راهم باخود می آورد. در این عصر که از حدود صد و پنجاه سال پیش طلوع کرد مخصوصاً زبان و ادبیات فرانسه بود که در ادب ترك نفوذ داشت. چنانکه میدانیم در آن عصر حتی در کشورهای مغرب زمین هم فرانسوی زبان تمدن جدید و معمول و موضوع تدریس واقع شد و پس در ترکیه نیز در مدارس سلطانی و دارالفنون فرانسوی زبان دوم شده بود و تقریباً کلیه جوانان درس خوانده که از آن جمله توفیق فکرت باشد فرانسوی آموختند و آن زبان برای آنان در واقع کلید فرهنگ مغرب زمین گردید .

در این دوره بود که آثار ادبی فرانسوی مورد تحصیل و مطالعه و ترجمه و تقلید واقع گشت و بسی نگذشت که نویسندگان و شاعران نوینی با افکار و تعبیرات نوین در آفاق ترکیه ظهور کردند که از آن جمله باید از امثال ضیاء پاشا و نامق کمال و عبدالحق حامد نام برد . در اواخر قرن نوزدهم میلادی یعنی حدود هشتاد سال پیش بود که همان طور که در سابق هم ذکر شد شماره‌ای از متجددین ادبی دور هم آمدند و نشر مجموعه «ثروت فنون» را پی گذاری کردند که از آن جمله خالد ضیاء و توفیق فکرت را باید ذکر کرد .

بتدریج نویسندگان زبردست نوپندار و نوروش نظیر حسین رحمی و احمد راسم و احمد هاشم و شاعران ملی ساده گوی مانند رضا توفیق و محمد امین ظهور کردند. همچنین یحیی کمال در راه تألیف اسلوب و افکار شرق و غرب و محمد عاکف در شعر دینی اسلامی تمایز پیدا کردند.

در این بین انجمنی بنام «تورک یوردی» یعنی خانمان ترک تأسیس یافت و ساده نویسان ملی را مانند محمد امین و جوانان ملت دوست وطن پرور گرد آورد و بنای نویسندگی شعر نوین ملی و استوار ساختن احساسات و احیای سنن گذشته را گذاشت و ادیبانی مانند ضیاء گوگالپ در راه این هدف کوششها کردند و در ضمن توسعه همین سبک نویسندگان نامی مانند فواد کوپرولو و عمر سیف الدین و یعقوب قدری و رفیق خالد و خالد ادیب و فالح رفقی و رشاد نوری و شاعرانی چون فاروق نافذ و نجیب فاضل ظهور کردند و در این ساحت نوین ادبیات ملی گامهای بلند برداشتند. ادبیات ترکی در دوره جمهوریت که از ۱۹۲۳ میلادی یعنی ۴۴ سال پیش آغاز کرد تا گزیده های بیشتری پیدا کرد و از حیث موضوعات و اشکال بکلی تابع روش های ادبی عصر حاضر گشت در شعر وزن هجائی و بحث از مسائل اجتماعی ملی زبان ساده و تر کی سره و در نشر ساده مطالب اجتماعی و سنن ملی و مسائل روان شناختی معمول گشت.

از شاعران معروف این دوره می توان بوجه نمونه از اینان نام برد: ناظم حکمت ران تانینار - دراناس - تارانجی - اورخان ولی کانوک «قانیق» - و معروف تر از همه آنان فاضل حسنی داغلارجا .. از نشر نویسان نامی دوره جمهوریت اشخاص زیرین که مانند شاعران فوق در قید حیاتند: صباح الدین علی - سعید فایق - عبدالحق شناسی حصار - صمیم کجاگر - کمال بیلباشار - اورخان کمال - کمال طاهر - و نورالله اتاج ... در این نظر کلی بسیر ادبیات هشتصد ساله ترکیه که با تقلید اسلوب و موضوعات ادبی ایران آغاز کرد و با آخرین مرحله ادبیات عصر خود رسید موقع ممتاز فکر را بهتر درک می کنیم این شخص بواسطه نبوغ ذاتی و فضایل اکتسابی

با وجود مدت کوتاه که بیش از ۸۴ سال زندگی نکرد یکی از ارکان ادبیات نوین و از پایه گذاران نظم و نثر جدید و از پرچمداران هنرهای زیبای ترکیه‌ای جوان شد صفات و خصوصیات برجسته او را با دیگر بطور خلاصه این چنین می‌توان خلاصه کرد:

۱- فکرت از او ان کود کی فردی حساس و نازك بین و نغرا ندیش و هنر دوست و زیبا پرست و مهر آور و مهربان بود .

۲- طی تحصیلات متوسطه در وطنش در نثر و نظم ترکی و در زبانهای فارسی و عربی و فرانسوی و فنون لفظی و معنوی شعر ماهر و چیره شد .

۳- در زبان و ادبیات فرانسوی آموزش و آزمایش کافی بعمل آورد و خود در آثار خودش از رهبران نظم و نثر فرانسوی که مورد مطالعه و تقدیرش شدند مانند لامارتین و بانویل و پرودوم و «کویه» و موسه ... نام می‌برد .

۴- فکرت نه تنها در فن شاعری استاد است بلکه افکار عالی و هدفهای بزرگ انسانی دارد پس با همه‌ی آنچه در باب شاعر بزرگ سخن پرداز و دلنواز ترکیه آوردیم بگمانیم اگر بخوایم شنونده و خواننده را بهتر و سرراست تر با ذوق و روح او آشنا سازیم چاره‌ای نیست مگر اینکه چندی از سخنان زیبا و اشعار نغز شیوایی او را شاهد آوریم. و پس از مختصر تعبیر و تفسیر بفارسی به عین متن که فسون و فصاحت لفظ و بلاغت معنی در آنست ارجاع کنیم تا شنونده و خواننده خود پی به مراتب فضل او ببرند. و من الله التوفیق .

فکرت شاعر عاشق پیشه در جبهه آفرینش نور عشق میبند و زیبائیهای جهان را عاشقانه نگاه میکند مخصوصاً در جهان انسانی مظاهر عشق میجوید و جمال معشوق را میستاید ولی او عشق را توأم با صفا و وفا میخواهد و آنچه را که منحصر آنشانه‌ی شهوت غریزی است و جز لذت محدود جسمانی در پی آن نیست مردود می‌شمارد گوئی با جلال الدین همدل است که گوید :

عشقهای کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
عشقی که با صفا و صداقت و انس و محبت همراه نباشد عشق نیست و يك تشنج

آنی حیوانی است. در این مضمون اشعار زیبایی زیادی دارد که از آن جمله شعری است در راز و نیاز دو عاشق بنام «سها و پروین» سها عاشقی است و فا پرور و حقیقت جو و بلند پرواز که با معشوق خود پروین در چمن زاری زیبا راز و نیاز میکند با او از زیباییهای آسمان و زمین سخن میگوید از شکوفه های خندان و ابرهای گریان بحث میکند آرزو دارد با او در آسمان عشق واقعی که روی مهر و صفاست به پرواز در آید و هر دو با سر عشق راز غم را هم بدانند صافی ظاهر را با صفای باطنی جمع کنند علایق جسمانی را با عواطف روحانی آمیزش دهند افسوس معشوق قشری کوتاه بین با حساسات لطیف عاشق پی نمیرد بدینگونه گفت و گوی میان عاشق و معشوق که یکی از آسمان دم میزند و دیگری از ریسمان پایان میرسد و حقیقت مال للتراب و رب الارباب پدیدار میگردد تا اینکه در این حال گفت و شنید ناموزون ره گذرانی مست و شهوت باز پروین را با کرشمه بسوی خود خود میخوانند و او بی تأمل عاشق جمال دوست کمال پرست را تنها میگذارد و رو بسوی آنان می شتابد !

از خصایص روحی فکرت یکی رقت اجتماعی و هم دردی اوست با دردمندان محتاج و رانده شدگان و محروم اجتماع بشر شاعر نازک دل آلام زندگی مستمندان و تیره بختان را بعبرت و انتباه مینگرد و آنچه میتواند با مؤثر ترین سخنان به بیان حال آنان می پردازد یکی از اشعار عدیده او در این موضوع شعر اوست بعنوان ماهیگیران «بالیقچیلر» پدر درمانده خانواده بفرزندان خود دستور میدهد تا هوا کمی آرام شد برای تحصیل قوت لایموت بشکار ماهی بروند و فرزند ارشد در برابر عجز و بیتابی پدر و بیماری مادر منتظر آرامش هوا نمیشود و با قیقی فرسوده دل بدریا میزند و با موج وحشی دریاتن در میدهد و در مدت کوتاهی از نظر ناپدید میشود و پدر و مادر که قلبشان مانند دریای شوریده و هولناک در طیش بود چشمان خسته و گریان خود را بافق آبهای خروشان میدوزند مادر از اثر اضطراب بحال احتضار میافتد عاقبت پدر خمیده کمر در برابر يك قایق خالی قضا کرده که موجها بساحل پرتاب کردند با چهره ای گرفته و شاکی و گریان دست خود را گره کرده

باقهر خندی بنقطه‌ای دوردست اشاره میکند !

شعری سوزناك دیگر بنام‌نسرین که نمونه‌ای دیگر از الهامات شاعرانه فکرت است سرگذشت دختری است که وقتی در دامن خانواده‌ای پرورش‌می یافت ولی‌پیش آمد روزگار و تنگی معاش و فساد محیط آن دخترزیبای معصوم را از صفای خانواده دور کرد و به نشیب و فراز راه زندگی انداخت سرانجام خواه ناخواه گمراه شد و اسیر دام و ملعبه‌هوسهای خاص و عام گشت و این فطرت لطیف را بیک زندگی کثیف دردآور مبدل ساخت و اوبی ارزش و بیچاره و هر جائی و از همه بدتر بیدل و نومید گردید و شب‌اروز باندامتی تلخ و چاره ناپذیر با حیرت و آه‌های حسرت گذراند روزی نزد آخرین عاشقش ناله‌سر کرد باو میگفت من با توام تن‌من در اختیار توست ولی خدا را بمن از عشق سخن مگو من از عشق نفرت دارم عشق دروغ است و دشمن من است ... دختر فلک‌زده و آلوده بارتجی توصیف نشدنی پی‌چاده و تسلیتی‌میگشت ولی پیدا نمی‌کرد تنها آرزویش این بود دمی بگری دو آلام قلبی خود را از راه دیده بصورت اشك تهی‌سازد ولی افسوس اشكش خشکیده بود میگفت آه چه میشد میگریستم و آن باران رحمت سرشك دیدگان مرا میشست و در این هنگام غروب عمرم افقی روشن میدیدم ... ولی افسوس ...

روزی که باز در چنین حال در دو حرمان نشسته و در عذاب روحی غوطه‌ور شده بود ناگهان دختر کی پوشیده روی ناشناس شتاب‌زده از در درآمد و با و پناه جویانه چنین گفت : خانم من کودکی زیرك هستم مادرم مرد، پدر ندارم، بی‌وجدانی مرا با پول تطمیع میکند قربان شما میروم مرا پیش خود نگاه دارید بیرونم نکنید، از کار خسته نمی‌شوم، مرا از پستی رهایی بخشید ...

چهره معصوم و اشک‌های پاك دختر ك كوئی روزگار گذشته خود نسرین را در نظرش مجسم ساخت بی‌اختیار متأثر گشت گریه‌ای که مدت‌ها بود پی‌آن میگشت سرزد چشم‌هایش پراز سرشك حسرت و انابت شد، همان شب عاشقی نوین را رد کرد و این شب حضور قلب گذشته‌ی او را بایك پرده‌پری نور فراموشی پوشانید. شعر در این

اوج هیجان پایان مییابد ولی بنظر خواننده میرسد که نسرین دخترک را که بدون شناختن او باو پناه آورده بود نوعی مانند روزگار صباوت خودش تصور کرد . او را بدختری خود برگزید و چون چاه های راه زندگی را دیده بود پس او را بامهر مادرانه دور از پلیدیها بزرگ کرد و بدین وسیله کفاره ی خود را پرداخت و تسلیت یافت و لوث گناهان خود را باپروورش پاکیزه روئی او بزود . و گوئی در آن دختر زندگی از نو یافت .

از خصوصیات شعر فکرت یکی هم ستایش زیبایی و صف بدایع طبیعت است شاعر در برابر زیبایی بطور کلی و در مقابل منظر طبیعت بطور خاصی در بالاترین پایه حساسی است و چون نقاش چیره دستی هم بود در تعبیر و تصویر جمال آفرینش بهترین کلمات و ترکیبات و اوزان و اشکال را بکار میبرد . مخصوصاً بواسطه تسلطی که در لغات فارسی و تازی داشت از برگزیدن الفاظ مناسب هر گز تنگدستی نمی کشید برای مثال ممکن است از دو قطعه کوچک که یکی بعنوان غروب « آفتاب » و دیگری بعنوان افق و هلال است نام برد و ترکیبات و عباراتی فارسی که در آن دو آمده نقل کرد مانند ارغوان ، دست سیاه شب ، ظل پرتعب ، پای گران ، نقطه غروب ، غمز های آتشین ، سرود نالنده ی باد غریب شام ، امواج پرغرام ، یک رنگی حیات ، نوشابه سکون ، لب تشنه ی تراب آواره دلخراش . که نمودار صورت رنگ آمیز بدایع طبیعت است . از انفعالات طبع لطیف شاعر که در اثر میهن دوستی و ملت خواهی بوجود آمد اشعار آتشباریست که در انتقاد حکومت استبدادی سلطان زمان یعنی عبدالحمید دوم و رواج ستم و رشوه خواری و بسته شدن راه آزادی بروی مردم سروده شده و کافیت برای نمودار ساختن این نوع تأثرات عمیق شاعر از منظومه معروف که عنوان مه «سیس» بر آن داده و باوصف بدیع محیط مه آلود استانبول آغاز میکند یاد کنیم :

بازدود عنودی آفاق شهر را فرا گرفته که پیایی فزونی می یابد دودی که دیدگان از بیم به غوران نفوذ نتواند کرد . ای شهر تو لایق این پرده ظلمانی

هستی ای شهری که هم مهد و هم مزار شکوه و کوکبه و فرمان فرمای جاذبه دار خاور
زمینی ای آنکه در آغوش کبود مرمره مانند مرده بخواب رفته ای ای ییزانس کهنه
و با کره ای از هزار شوهر پس مانده هنوز در زیبائیت آثار تازگی هست هنوز چشمان
مونس داری ولی انس تو مانند انس زنهای بدکاره است زیرا نسبت بگریه های جوشان
دور و بر خود احساسی نداری گوئی یکدست خیانتکار بنیان ترا با زهر لعنت آغشته،
در تونشانه ای از صفا و صمیمیت نیست همه اش لوث ریا و لوث حسد و لوث سود جوئی
است. میان ملیونها اجساد که میرو رانی چند پیشانی پاك و درخشان هست پس ای
شهر ای فاجره دهر بخواب ابد رو و سر پوشیده بمان.

ای مرا کز شکوه و شئون، ای سراهای با قلع و زندان، ای معابد مقدس ای ستون
های مغرور و بسان دیوهای مقید، ای قافله دیوارهای دندان دار و ای مبانی مناجات و
ای مناراتی که محمل از کارید، ای مدارس و محاکم، ای خوابیدگان ابدی در سایه زار
سروهای گورستان، ای الواح مقابر، ای ساختمانها و کویها و گذرگاهها، ای صدای
سگها که به حق ناشناسی انسان ناطق لعنت میفرستی، ای افسانه ای قانون ای وعده محال
و دروغ محقق، ای حق که همواره از محاکم رانده میشوی، ای سیف و قلم که دو محکوم
سیاسی هستید ... ای شهر ای فاجره ای دهر بخواب رو و سر پوشیده بمان. این
تلعین و نفرین شاعر شوریده نسبت بشهر بزرگ جهان شناس استانبول اشاره
بفساد و مظالم و خیانتها و فجایعی بود که در تاریخ طولانی آن از دوره یونان و روم
ویزانس تا عصر استبداد سلطان وقت روی داده و خود شاعر بسهم خود تلخی آنرا
چشیده بود. گرچه بسی نگذشت زیبائیه و خوبیهای این شهر فسونگر در دل
شاعر پیشی جست پس از سرزنش آن برگشت و منظومه ای امید بخش بعنوان
«رجوع» سرود.

کاش وقت و فرصت بیشتری بود و مطالعات فزونتری را که نویسندگان و
ادیبان ترك در باب افکار و آثار توفیق فکرت بجای آورده اند نقل میکردم. ولی

افسوس بیش از این را مجال نیست فقط در ضمن بحث از علائق اجتماعی شاعر سخنی از عواطف خانوادگیش بمیان نیاوردن جایز نیست زیرا مهر و خلوص او نسبت پدرو مادر و خواهر و همشیره و فرزندان منش منبع الهام اشعار غز شورانگیز است که نه تنها نمونه عشق خانوادگی است بلکه مسائل بس مهم اجتماعی را هم در بر می‌کشد و در این موقع با اجازه مستمعین و قارئین محترم ازدو شعر معروف او که یکی خطاب بیگانه فرزند دل‌بندش خلوق و دیگری خطاب بخواهرش است سخن بمیان می‌آورم.

چنانکه در صحایف پیشین گفتم خلوق برای فکر شکوفه‌ی حیات و منبع نشاط بود تا او پای باین دنیای غم‌آلود نهاد پدر غم‌های خود را فراموش کرد و زندگی را از سر گرفت و باین جهان شوق و آرزو دیده‌های امید بآینده کشود و آتیه‌ی بیگانه پسرش دوخت. او برای فکر سرچشمه‌ی نور رستگاری برای خانواده اش و میهنش بود شماره‌ای از بهترین سرودهای قلبی خود را بنام خلوق گفت و آنها را تحت عنوان «دفتر خلوق» منتشر ساخت. او را برای تکمیل تحصیل بانگلستان و امریکا فرستاد و در آرزوی دیدار آن مایه امیدش نشست و شاید خوشبختی او بود که نابهنگام از این جهان در گذشت و ندانست و ندید که خلوق در امریکا تغییر دین و آئین کرد و کشور و خانمان خود را پشت سر نهاد و دل بدیگران داد؟

شعر جاویدان پدری مهربان بعنوان وداع خلوق که در عزیمت او بمنظور تحصیل بانگلستان سروده شده نمونه عواطف خانوادگی و افکار بلند انسانی و آرزوهای عالی وطنی است.

مهمترین شعر خانوادگی فکر است که شاید از مهمترین اشعار ادبی و اجتماعی جهان باشد در مرگ خواهرش در خانه شوهر بسال ۱۳۱۸ هجری سرود در این شعر رسم بیوفائی آدمیان و پایمال شدن حقوق زنان و فاجعه‌ی عالم انسانی با رقت‌انگیزترین وجهی بیان شده خواهرش با برادری همچون فکر در یک مهد تربیت و بزرگی شده بود او را برخلاف میلش بخانه شوهری بیدل فرستادند فکر بآن زناشوئی ناجور راضی نبود

و چنانکه خود گوید آن «مدفن» را در همان موقع ساختمان ویران کردن میخواست ولی نتوانست. تا اینکه ظرف سالهای دراز در نتیجه رنجهای پنهان و آزارهای پینام و نشان نسبت بدختری که بامید دوختن يك آشیان انس شوهر کرده بود امیدش نقش بر آب و روانش بیتاب گشت و عاقبت از این سرای فانی در گذشت. شاعر سوخته دل مطلع این شکوائیه بدیع را با خطاب بروح مادرش که در روزگار بچگی او در سفر حج در ریگزارهای حجاز در گذشته و بخاک سپرده شده بود آغاز میکند سپس بشرح سرگذشت و درگذشت غم‌انگیز خواهر و بیان طالع زن میپردازد و چنین گوید :

مادرم ما کودک بودیم که تورادستهای بیقیدی در ریگزارهای بیوفادفن کرد
و از آن زمان تا کنون هر زمان رو بسوی قبله میکنم ترادر کجاوای پویان سپس در
ریگ زاری پریشان میبینم شاید نشانه مزارت خارها یا زیارت کنندگان تو
شترهاست کی میداند بلکه پامال غباری و یا از خار و زیارت مزارت خبری نیست
و توهم نیستی من آدمم با درد دل خود ترا با خود هم ناله کنم گوش کن هر جا هستی هر چه
هستی، گردی، ابری، روحی، فرشته‌ای، سنگی، یا خاری! گوش کن از جنایتی
سخن میگویم که تمام اینهارا بگریه میآورد، جنایتی که قوانین و ادیان نامی بر آن
نداده ولی وجدان که داور و زین و قانون مبین است آنرا بالعت و نفرین یاد میکند .
از مردمان پست قاتل وجدان کش باید پرسید که آیا از این لعنت و نفرین
اضطراب وجدانی دارند؟ بیچاره خواهرم وقتی هیجده سال سرگذشت غم‌انگیز تورا
بیاد می‌آورم شکیبائی را از دست میدهم، درونم زهر آگین میشود، چه محاسنی را مالک
بودی چه روان آسمانی و خیال بلندداشتی و از کودکی ظریف و خردمند بودی توئی
که نخستین بار بمن تلقین شعر کردی و اگر بآن خانواده نیفتاده بودی شاید نامت
در عالم نسوان پایدار میماند ... تو با اختیار بآن مزبله نیفتادی ترا افکندند، تو خود
نمردی ترا کشتند! ای بیچاره زن ترا کشتند زیبائی، جوانی، ظرافت، قلب و شرافت و
استراحت ترا پایمال کردند ترا زیر ناخن و مش و ولجن و سر کوبی زجر کردند و
آن خائن دمی از ستم‌هایش خسته نشد! این زجر و ستم نصیب تو نبود ای «خنده‌طلوع حیا»

ای «بکر گلنقاب» .

پیداست که نباید پستی نصیب زنان گردد. پیداست که فرشتگان نباید گرفتار ستم و شرارت شوند پیداست که اگر زن پست شود بشریت پست خواهد شد ولی افسوس امروز آزارها اندوهها و کدرها همه متعلق بآنهاست ؟

بیچاره خواهرم محوشدی و رفتی ترانا بود کردند من آن مدفن «یعنی خانه شوهر» را موقعیکه ساخته میشد خواستم ویران سازم ولی قضا نگذاشت ترا بآن دوزخ تاریک بردند من نزول ترا بآن محیط ننگین بچشم میدیدم و همه مشاهده میکردند که چه اشکهای پشت سرت میریختم در جائی ماندی که حتی مرگ ترا از دور با سرشک دیده مقابله کردم ولی رفتی و مرگ ترا ازستم های روزانه که هر یک مرگی بود رهائی بخشید !

ای نامرد پست که وجود او را خوار داشتی ای ملعنت که زخم زندگانی هستی برو گم شو و نام ننگین ترا از روی سنگ مزار او بزدای مگر روح عصمتش در آنجا بیارآمد و بیش از این ننالد . ای شکایت های همیشگی زنان ای گریه های وحشت زای ضعف و ذلت شما گرد آئید باهم بگیریم شما که آشنایان نزدیک و وفادار این ماتم هستید !

شرح لطایف و معانی که در تراوشهای طبع فکرت آمده باین سادگیها ممکن نیست و آنچه تا کنون گفتم قطره ایست از دریا ولی دوست دارم پیش از پایان این مقال از دو صنعت درخشان افکار او و بروجه حسن ختام یاد کنم یکی از آن دو آرزو و احترامی است که شاعر نسبت بآینده جهان بشریت در دل میپرورد و دشمن کامیها و ستیزه جوئنها و ستمگریهای گذشته آدمیزاد را که از آغاز تاریخ علت خون ریزیها و ویرانیا بیحد و مر شده محکوم میسازد و چشم امید بافق آسمان ادب میدوزد و عصری و جهانی را میخواهد که در آن بجای تجاوز و تفرقه تعاون و یگانگی و محبت و همدلی و هم داستانی رسم زندگی فردی و اجتماعی گردد و بغضها و تعصبات خشک سیاسی و نژادی و مذهبی از بین برود و آئین انسانیت

سرمشق اتخاذ شود. این هدف آسمانیرا شاعر در موارد متعدد از آنجمله در منظومه های معروف «وداع خلوق» و «تاریخ قدیم» و «ایمان خلوق» بنیکو ترین وجهی بیان میکند که خلاصه آن اینست :

بتاریخ که نگاه میکنی مثل اینکه میخواهد بگوید زندگی حق است و مانع زندگی دیگران شدن هم حق است ... واقعاً فرزند آدم نه از پایمال شدن خسته شده و نه از پایمال کردن ، زیر دستان را نابود ساخته اند و گفته اند جهان اسیر زور است . ولی عقل باین امر راضی نیست زور در حق است این حقیقت رفته رفته جلوه گر خواهد شد و قلب جای شمشیر را خواهد گرفت !

شاید در پایان این مقال مناسب باشد سخنی در باب ایمان فکرت بجهان معنویت و وجود احدیت بگویم. البته از شاعری چون فکرت که فکرش علوی و آسمانی و هدفش کمال انسانی و فلسفه جهانیست غیر از مشرب خداپرستی انتظار نتوان داشت زیرا منبع کمالات خداست و بیجهت نیست که در شعر «ایمان خلوق» که خود آنرا «آمنت» نام نهاده با این بیت آغاز میکند « .. يك قدرت کلیه است که علوی و منزله و قدسی و معلاست که بحکم وجدان بآن ایمان دارم . » چیزی که هست شاعر از جهات خرافی ادیان و تظاهر و ریا و تفرقه و غوغا بیزار است و در این نظر بحدی مصر است که گاهی از راه مبارزه بامتعصبین ظاهری حتی معارضه با پیروان حقیقت دین مانند محمد عا کف برخی سخنان عاصیانه سروده که منتقدین آنها را دلیل تردید او در دیانت میدانند .

بخاطر دارم در سالگرد وفات شاعر مجلس یادبودی در مسکن زیبای او یعنی «آشیان» انعقاد یافت شماره ای از دانشمندان و نویسندگان حضور داشتند بحثی در باب معتقدات شاعر میان فیلسوف نامی ترکیه مرحوم دکتر رضا توفیق و طبیب دانشمند دکتر عبدالله جودت در گرفت. دکتر عبدالله جودت که عالم و ادیب و پزشک بود با تمایلات مذهب مادی که داشت فکرت را هم منتسب بآن مکتب میکرد ولی دکتر رضا توفیق که عمری باشاعر بزرگ معاشرت کرده و با او سنخیت معنوی داشت

اورا یکی از بزرگترین حق‌شناسان جهان و بهمین دلیل از زمره‌ی خدا پرستان می دانست .

منهم تصور نمی کنم قلبی مانند قلب توفیق فکرت که کانون حق و حقیقتش توان نامید و زندگانی و اشعار آثارش گواه آن است غیر از جایگاه خدا بوده باشد. بخصوص فکرت از کجروی روزگار و ستم اشرار شکسته یال و پریشان حال بود و خدا در دل‌های شکسته جای میگیرد چنانکه فرموده اند «انی عند المنکسرة قلوبهم » . توفیق فکرت طی چهل و هشت سال زندگی بحق زیست و بحق گفت و بحق خفت .

طهران - دیماه ۱۳۴۶ هجری شمسی = ۱۹۶۷ میلادی

دکتر رضا زاده شفق

مراجع :

برای کسانی که بخواهند در باب این شاعر بزرگ مطالعاتی بیشتر بعمل آورند مراجع زیرین ذکر می شود :

۱- آثار فکرت :

رباب شکسته - دفتر خلوق - جواب رباب - تاریخ قدیم -
شرمین .

۲ - درباره فکرت :

توفیق فکرت و اخلاق	بقلم	فؤاد کوپرولو
توفیق فکرت	»	روشن اشرف
زندگانی و آثار فکرت	»	صالح کرامت
توفیق فکرت	»	اسمعیل حکمت
توفیق فکرت و شعراو	»	محمد قاپلان
توفیق فکرت	»	حلمی یوجه باش
رباب شکسته و سایر آثار فکرت فخری اوزون		
مجله «دوشونجه» نسخه مخصوص ۱۳۳۴		